استقلال خپلواکی
www.esteqlaal.net

به اهتمام ملالی موسی نظام ۲۴ نوامبر، ۲۰۲۶

رسالهٔ پرده سرای اعترافات

نویسنده: مرحوم رحمت الله غرزی

پردهٔ سوم

«۵»

رئیس شورا: سلطان علی کشتمند بفرمایید:

با اجازهٔ رفقا، حضار گرامی و هیئت محترم محاکمهٔ عالی قضاء:

اولاً خودم را معرفی میکنم که نام من سلطان علی مشهور به کشتمند ولد کلبی باشندهٔ میکرو ریان کابل، فارغ لیسه حبیبیه و دارای دکتورای حقوق. در وطن ما رایج است که کسی که مالداری دارد به نسبت قلت چوب و ذغال و هیزم با گاو ها و گوسفند و بز و غیره در یک اطاق میخوابند تا هم خود و هم حیوانات سرما نخورند. روزی مادرم نسبت کاری بیرون رفته و مرا تنها گذاشته بود، میگویند گاوی سرم را لیسیده بود که از همان روز من به نام گاو لیسک یا لشمک مشهور شدم که همه مرا به این نام صدا میکردند.

بهرحال همه ساله به کابل می آمدیم و من درین جا داخل مکتب گردیده و با محرومیت های زیاد بزرگ شدم و با بچه هاب بادارانم مکتب میرفتم. من به درسهای خود ساعی بودم درحالیکه بچه های بادارانم تنبل بار آمدند و چون سرمایه از پدر داشتند، به شغل تجارت مشغول گردیدند.

من آهسته آهسته مکتب را خوانده و به پوهنتون شامل گردیدم و در لیله همه چیز را یاد گرفتم و عقده های درونی ام را ریختم. به گذشته فکر میکردم و آه از جگر میکشیدم. تا اینکه در پوهنتون علیه سرمایه داران و فیودال ها مظاهراتی برپا گردیده و تبلیغات را بر علیه حکومت وقت به کار انداختند و با مطالعات کتاب های سوسیالستی که نمیدانم در آنوقت از کدام منبع برای ما میرسید، میپرداختیم. تا بالاخره فهمیده شد که همهٔ ما از جاهای دیگری تقویه شده و دست دیگری ما را کمک و همدردی می نماید، انوقت متوجه شدیم که از آن ورطه دیگر برآمده نمی توانیم و فکر میکردیم که یکسو فقر و غربت بود و طرف دیگر مؤفقیت و کامیابی که مارا زودتر به

آرزو های ما میرساند. کی جی بی مثل مادر مهربانی هرچه را در آن زمان میخواستیم فراهم می نمود. مسجد ما، تکیه خانهٔ ما و خدا و رسول را فراموش کردیم.

ناگفته نماند که به این روش کاملاً خو گرفته اییم و ترک آن مشکل است و در حضور شما که قرار گرفته ام، از گفتن حقیقت چشم پوشی نمی نمایم و حال زمان کار کردن خویش را با حزب دیموکراتیک خلق افغانستان خدمت قضات محترم بعرض میرسانم:

حضار گرامی: مرحوم خیبر، استاد کامل و رهنمای من بود و بعضی اوقات در منزل خود رفقا را دعوت میکرد و مجالس خصوصی ترتیب میداد و همیشه در دیگر مجالس مرا با خود میبرد و به دیگران معرفی میکرد. خودم در حزب پرچم توسط خیبر مرحوم حلف وفاداری یاد نموده و همیشه کوشیده ام تا با حزب خلق همکار باشم زیرا هردو از یک منبع و یکجا الهام گردیده و از یک سرچشمه تقویه و کمک میگردیدند.

اگر دورهٔ کار کردگی دورهٔ کتابت و سرکتابت خود را تشریح کنم، وقت زیاد شما را میگیرد. تنها جریان و دوران کار خود را بعد از انقلاب هفت ثور به عرض میرسانم. در زمان ترکی و حفیظ الله امین بحیث وزیر پلان تعیین گردیدم و بعد از چندی از وظیفه سبکدوش و به زندان پل چرخی فرستاده شدم که بعد از شکنجه های زیاد با آمدن ببرک کارمل به تاریخ شش جدی و اعلان عفو عمومی، از بند رها گردیده و بحیث صدر اعظم در کابینهٔ ببرک کارمل تقرر حاصل نمودم.

کارمل خود همه کاره بود و من به نام، صدر اعظم بودم و ببرک خود در کار هایی که به او مربوط نبود مداخله و تشبث می نمود. سیاست های خارجی و داخلی را خودش تعیین میکرد و من صرف اوامرش را اجرا میکردم. ملاقات ها و رفت و آمد های خارج، قرار داد ها، گپ زدن ها و چتی گفتن ها همه مربوط خودش بود. البته مسئولیت ها هم همه به اوشان تعلق داشته و من عموماً از صبح به کار آغاز و راپور خود را در سه نقل یکی به کارمل، یکی به کی جی بی و سومی را در دوسیه تقسیم میکردم. اگر شما به دوسیه ها مراجعه کنید، هیچ کاری بدون نظریهٔ کارمل و مستشار های روسیاجرا نشده است.

من آیندهٔ آن روز ها را فکر میکردم که این همه خود سری ها یکروز پرسان خواهد شد. برای کارمل میگفتم، آغای من مردمی که امروز در پارک زرنگار و در ستودیوم و دهن دروازهٔ ارگ جمع میشوند، این ها تماشاگر هستند و واقعیت ها را ملاحظه میکنند و اینها به آسانی رام کسی نمی شوند، غره مشو و به خود آی! ولی سخن های مرا کم میشنید. سرمست گفتار و چتیات خود بود. تاریخ و عادات مردم خود را نخوانده بود، ما مردم با شهامت هزاره همیشه چهار طرف خود را دیده و فکر کرده اییم چونکه در قلب و مرکز افغانستان قرار داریم و ابر قدرت ها چون

چنگیز، اسکندر، انگلیس ها و روس ها از دست ما به ستوه آمده اند و از دست ما تار و مار گردیده اند. ما مردم افغان و افغانستانیم که یک وجب خاک خود را به غیر واگزار نمی شویم.
اگرچه خود من از مردم محروم خود میباشم و لی عادت و خوی ذاتی به من اجاره نداده که آلهٔ دست اغیار گردیده وطن و خاک خود را بفروشم. اینها بودند که مرا فریب دادند. اینها حقیقتاً فرومایه و پست بودند که مرا وادار به چنین عمل و نوکر اجنبی نمودند که حال شرمنده و سر افگنده مقابل شما قرار دارم و در دنیا و عقبی برای ما جایی نیست. ما سزاوار آنیم که بمیریم تا اولاد ما و دیگران عبرت گرفته باشند.

ادامه دارد